



فهرست مطالب

۳	مقدمه
۳	مفهوم شناسی واژه «کذب»
۳	ادله حرمت کذب
۳	۱. عقل
۴	اقوال در این مسئله
۴	۱- شیخ انصاری
۴	۲- محقق خویی
۵	جمع بندی
۵	نتیجه نظریه مرحوم خویی
۶	جمع بندی
۶	«کذب» در اصول فقه
۶	عناوین موضوع حکم عقلی (در اصول فقه)
۶	۱- عنوان موضوع، به نحو علیت تامه
۷	۲- عنوان موضوع، به نحو اقتضاء
۷	۳- عنوان موضوع، به نحو لاشروط
۸	بررسی مسئله
۸	جمع بندی
۸	بیان چند نکته
۹	نکته اول:
۹	دو تفسیر از نوع دوم عناوین
۹	تفسیر اول:
۹	تفسیر دوم:
۱۰	بررسی دو تفسیر



- ۱۰..... جمع بندی
- ۱۱..... نکته دوم:
- ۱۱..... جمع بندی
- ۱۲..... احتمالات موجود در باب کذب
- ۱۲..... ۱- کذب به نحو علیت تامه
- ۱۲..... ۲- کذب به نحو الاقتضاء
- ۱۲..... ۳- کذب به نحو انضمام به عنوان محرم
- ۱۳..... ۴- کذب به نحو لا اقتضاء
- ۱۳..... جمع بندی:



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در «کذب» بود که مقدمتاً یکی دو نکته را عرض کردیم که یکی مناسبتش با اینجا بود و ارتباطش با مکاسب محرّمه بود و یکی هم اینکه مبحث کذب از مباحثی است که در علوم متعدد و از زاویه‌های مختلف مورد بحث قرار می‌گیرد که ۷-۸-۱۰ تا علم را عرض کردیم که به نحوی به این مسئله می‌پردازند؛ چه از علوم اسلامی، چه از علوم جدید در حوزه‌های علوم انسانی و امثال این‌ها و تبعاً فقه هم از نگاه این که کذب یکی از افعال اختیاری است و علی‌القاعده دارای حکمی هست، این موضوع را مورد بحث قرار می‌دهد؛ چون موضوع فقه، فعل اختیاری مکلف است و یکی از رفتارهایی که می‌تواند اختیاری باشد و علی‌القاعده و غالباً اختیاری است، کذب است. از آن جهت است که تناسبی با موضوع فقه دارد و از مصادیق فعل اختیاری مکلف است و در فقه هم مطرح می‌شود. این مقدمات اولیه که عرض کردیم.

مفهوم شناسی واژه «کذب»

چون مفهوم «کذب» به لحاظ کلی‌اش تا حدّی وضوح دارد، ما اول وارد مفهوم شناسی نمی‌شویم. آن قول غیر مطابق با واقع می‌شود کذب و قبل از اینکه ما زوایای دقیق مفهوم شناسی آن را مشخص کنیم، یک مروری به ادله حرمت کذب داشته باشیم.

ادله حرمت کذب

ادعا شده است که حرمت کذب امری است مورد اتفاق و اجماع و همه آن را قبول دارند و مرحوم شیخ انصاری هم آن را فرموده است که ادله اربعه هم قائم بر حرمت کذب است. حالا این ادله را ببینیم و یک مرور کلی و اجمالی به آن داشته باشیم.

۱. عقل

اولین دلیلی که اقامه شده و ادعا شده است که دلالت بر حرمت کذب می‌کند، همان حکم عقل است و این که عقل به‌طور مستقل دلالت بر این می‌کند که کذب امر قبیحی است و اگر حکم عقلی مستقل در اینجا باشد، طبعاً با قاعده ملازمه - اگر هیچ دلیلی نقلی هم نداشته باشیم - دلالت بر حرمت شرعی می‌کند. از همان باب مستقلات عقلیه ادعا شده



جمع بندی

بنابراین ادّعای مرحوم شیخ و بسیاری این است که حکم عقل علی الاطلاق بر قبیح کذب است و با ملازمه حرمت شرعی استخراج می شود. اصل این ادّعای اول که در مکاسب آمده و عدّه‌ای هم به آن معتقد هستند، همان حکم عقل به قبیح مطلق کذب است و در نقطه مقابل، نظر دوم همانی است که مرحوم آقای خویی دارند که می فرماید: در اینجا چنین مطلقاً وجود ندارد و در بعضی جاها عقل حکم به قبیح می کند و بعضی جاها هم حکم به قبیح عقلی نیست. این فرمایش آقای خویی است و خودشان این را تعمیق کردند و می فرمایند: اگر دیدیم عقل، یک جایی حکم به قبیح می کند و یک جایی حکم به قبیح نمی کند، این کشف می کند که پس کذب، بما هو قبیح نیست؛ چون اگر کذب بما هو قبیح بود، دیگر اینجا، آنجا نداشت (و) همه جا باید بگوییم قبیحی است. این که می بینیم درجایی که إفتراء و إضرار به کسی است، مفسده‌ای بر آن مترتب می شود، (در) آنجا ما حکم عقل را حس می کنیم اما آنجایی که ضرر و زیانی به کسی نمی رساند، منتهی مطلبی را راجع به یک گوشه‌ای از عالم خلاف واقع نقل می کند که هیچ در آن ضرر و زیانی نیست، کسی را به چیزی نمی اندازد، به مشکل و چالشی نمی کشاند و افترا بی به کسی نیست، عقل می گوید این اشکال ندارد. عقل مستقلاً قبیح این را نمی فهمد. اگر عقل قبیح را در مواردی از مصادیق کذب تشخیص نمی دهد، این کشف می کند که کذب بما هو کذب، قبیح نیست. خود آقای خویی هم اشاره به این دارند.

نتیجه نظریه مرحوم خویی

نتیجه بحث در اشکال آقای خویی این می شود که درواقع کذب برای قبیح، موضوعیت ندارد. آنی که قبیح در آن هست، این است که مفسده‌ای ایجاد شود، ضرری به کسی متوجه شود، افترا و تهمتی به کسی باشد و یا به شخصی یا جمعی ضرری وارد کند؛ چون در حقیقت همان قبیح اضرار به غیر، یا قبیح ایجاد مفسده در عالم می شود. ابتدا می فرمایند: عقل یک جاهایی از کذب را می گوید قبیح است، یک جاهایی می گوید قبیحی نیست، برخلاف آن نظر اول که می گوید کذب مطلقاً قبیح است، منتهی این نظر دوم که می گوید یک جاهایی عقل درک قبیح می کند و یک جاهایی درک قبیح نمی کند، این را که واکاوی بکنیم و در این حکم متفاوت عقل؛ یعنی کذب در جایی دون جایی دقت کنیم، روحش به این برمی گردد که کذب به ما هو قبیح نیست، بلکه آنی که قبیح است، همان عناوینی است که به آن قسم اضافه می کنیم. می گوید جایی که تهمتی به شخصی باشد، جایی که ضرری به شخصی بزند و امثال این ها، این فرمایش مرحوم خویی است.

دیدگاه صاحب انوارالفقاهه



کسانی هم به دفاع از آن ظن اول برخاسته‌اند، مثلاً در انوارالفقاهه. صاحب انوارالفقاهه بر نظر شیخ خیلی تأکید دارند که تعجب می‌کنیم مرحوم خویی چنین چیزی را گفتند که کذب مطلقاً قبیح نیست. کذب اگر هیچ زیان و مفسده‌ای هم بر آن مترتب نشود، باز عقل می‌گوید این که کسی چیزی خلاف واقع را بگوید و نشان دهد این چه هست، درک به قبحش در وجدان ما و مدرکات عقلیه ما وجود دارد. صاحب انوارالفقاهه بر همانی که ظاهر مرحوم شیخ و کتب اخلاق است، تأکید دارد که علی‌القاعده این طور است.

جمع‌بندی

این دو ادعایی است که الان اینجا ما داریم. دو نظریه است که هر دو ادعای این مسئله را کردند. یک نظر می‌شود همان نظر قبیح کذب بما هو کذب و به‌طور مطلق و یک نظر هم می‌شود قبیح کذب در مواردی که اضرار و افسادی در آن باشد. این دو نظریه‌ای است که اینجا اعلام شده است.

«کذب» در اصول فقه

در بررسی مسئله، اولاً توجه به این بکنیم که کذب آنچه موضوع قبیح می‌شود، این در اصول هم در جاهایی آمده است. مرحوم اصفهانی آن را در جاهایی از علم اصول آوردند.

عناوین موضوع حکم عقلی (در اصول فقه)

در ابتدا من این مطلب را عرض کنم تا برسد به بحث خودمان. آن مطلبی که در اول گفته شده است، این است که گفته شده آن چیزها و عناوینی که موضوع قبیح یا حسن، موضوع یک ارکان عقلیه قرار می‌گیرد، سه نوع است. این در بعضی از مباحث اصولی آمده است. این سه نوع عبارت‌اند از:

۱- عنوان موضوع، به نحو علیت تامه

بعضی از عناوین موضوع حکم به حسن و قبیح هستند علی‌الاطلاق، به نحو علیت تامه. در اصول فقه هم مرحوم مظفر این را آورده بود. نمی‌دانم حال به چه مناسبتی، کجا این بحث اصولی آمده است، ولی این بحث در اصول طرح شده است. بعضی از عناوین که در احکام عقلیه و مدرکات عقل عملی برای حکم به حسن یا قبیح، موضوع حسن و قبیح قرار می‌گیرند، علیت تامه دارند، مثل عدل و ظلم. ظلم که گفته می‌شود قبیح است، این دیگر استثناء بر نمی‌دارد. هرچه، هر جایی ظلم بود، عقل می‌گوید قبیح است. البته ممکن است در درجه درک عقل به قبیح، بین ظلمی و ظلم دیگر تفاوت باشد، مثلاً ظلم بر خدا تا ظلم بر یک شخص تا ظلم بر یک حیوانی. درجات این ظلم متفاوت است، ولی اگر



ظلم باشد، این منفک از قبح نمی‌شود، کما اینکه در نقطه مقابلش، عدل است. این یک قسم است، این را می‌گویند عناوینی که موضوع حکم حسن یا قبح است، *عَلَى نَحْوِ الْعِلَّةِ* و *عَلَى الْإِطْلَاقِ*؛ یعنی هیچ استثنایی به آن وارد نمی‌شود. این یک نوع است.

۲- عنوان موضوع، به نحو اقتضاء

نوع دوم می‌گویند آن عناوینی است که موضوع حکم عقل - حکم به حسن یا قبح - قرار می‌گیرد، ولی علی نحو الاقتضاء. به نحو اقتضاء موضوع حکم عقل است و همان‌جا مثال به همین صدق و کذب می‌زنند. مرحوم اصفهانی و دیگران اگر در اصول فقه یادتان باشد به صدق و کذب مثال می‌زند. الان من به ذهنم نمی‌آید که در کجای اصول فقه بحث است. می‌دانم مال قبل از انقلاب است که من در ذهنم مانده و به یک مناسبتی، کجاست یادم نیست. در اول بحث مستقلات ممکن است آمده باشد، آنجا ضمن یک بحث دیگر، بلکه قاعدتاً در همان‌جا آمده است. این فرمایشاتی که در کفایه به نحوی آمده است. مرحوم اصفهانی بحث‌های عقلی این‌گونه را، دقیق‌تر و جامع‌تر مطرح کرده است. بلکه این هم قسم دوم که موضوع به نحو اقتضاء است.

۳- عنوان موضوع، به نحو لا بشرط

قسم سوم هم آنجایی هست که چیزی موضوع حسن و قبح قرار می‌گیرد، ولی به نحو لا بشرط؛ یعنی این‌طور نیست که با حسن و قبح علیت داشته باشد و تلازم دائمی داشته باشد، کالصورۃ الاولى و این‌طور هم نیست که ملازمه غالبی داشته باشد که اقتضاء باشد. صورت اولی عنوان و موضوع با آن حکم عقلی حسن و قبح، ملازمه دائمی دارد، صورت دوم ملازمه غالبی دارد و صورت سوم آنی که ملازمه‌ای ندارد، لا اقتضاء است و در ذاتش اقتضای قبح یا حسنی نیست که با طُرُوعِ عناوین بیرونی، گاهی حسن می‌شود و گاهی می‌شود قبیح که خیلی از اعمال و افعال ما این‌طور است، مثلاً ذات این فعل که سوار ماشین شود این ذاتش نه حسنی دارد، نه قبحی دارد. باید دید اگر یک غرض عقلایی بر آن مترتب است که این رانندگی کند خوب است، اگر آن مترتب نباشد، خوب نیست. خیلی از افعال این‌طور است که نسبت به آن محمول حسن و قبح حالت لا اقتضاء دارد که عناوینی ممکن است بر آن عارض شود و موجب حسن آن شود، عناوینی بیاید موجب قبحش شود. اگر هم این عناوین محسنه و مقبّحه نیست، آن لا اقتضاء درواقع اباحه عقلی می‌شود. این تقسیمی است که اصول آمده است.



بررسی مسئله

در حقیقت در اصول این گونه گفته می‌شود که عنوان یک فعلی که یک عنوانی بر آن صادق است، آن عنوان و عناوینی که منطبق بر آن فعل است، یا اقتضای تام و علیت تام برای حسن و قبح دارد، یا اقتضای اغلبی و غالبی دارد، یا اینکه لا اقتضاء است و تابع این است که عناوین بیرونی این را تحسین کند، یا تقبیح کند. این فرمایشی است که در اصول زده شده و دقیقاً در آنجا همین کذب، مثال برای قسم دوم، آورده شده است. راز آن هم این است همان طور که کذب بما هو کذب قبیح است، گفته شده ولی یک استثنائاتی دارد. بعد هم خود ما اینجا بحث خواهیم کرد. مثلاً می‌گوید اگر کذب موجب اصلاح ذات البین است یک عنوان‌های ارجحی بر آن صادق است، می‌گوییم که می‌شود حسن و دیگر قبحش می‌پرد. این نشان می‌دهد که نمی‌توانیم بگوییم کذب بما هو هو و علی‌الاطلاق دارای قبح است یک جاهایی کذب می‌تواند با وصف اینکه کذب است، حالت حسن پیدا کند.

جمع‌بندی

دو بحث اینجا بود: نظر مرحوم شیخ انصاری که می‌فرماید: «وَحُكْمُ الْعَقْلِ تَدُلُّ عَلَى حُرْمَتِهِ الْأَدَلَّةُ الْأَرْبَعَةُ» که یکی هم حکم عقل است. بعضی‌ها باز کردند و تصریح کردند، مثل مرحوم صاحب انوارالافقاه که عقل می‌گوید که قبح کذب علی‌الاطلاق است، نه آنجا که ضرری به کسی بزند، بلکه علی‌الاطلاق قبح دارد و نظر سوم در اینجا نظر آقای خویی بود که گفتیم از نظر وی قبح کذب، تابع آن است که ببینیم ضرری به کسی می‌رساند، تهمتی است و ... اگر این عناوین ثانویه و عارضه و طاریه نباشد، بما هو هو قبحی ندارد. این مطلب را الان در فقه اینجا ملاحظه کردید من شما را بردم در بحث اصولی که در آن بحث اصولی در مستقلات عقلیه گفته می‌شود موضوعات احکام عقلیه، یا علیت تامه هستند و با حکم حسن و قبح دائمی تلازم دارند، یا مقتضی هستند و تلازم اغلبی هستند، ولی استثناء برمی‌دارد یا این که برخلاف ظلم که استثناء ندارد؛ یعنی نمی‌شود چیزی ظلم باشد و بگوییم قبحی در آن نیست و آنجایی هم که حالت لا اقتضاء دارد، ببینیم چه می‌شود. این فرمایشی است که در آنجا گفته شد.

بیان چند نکته

با توجه به این دو مطلب که در فقه گفته شده و این که در اصول گفته شده، یکی دو نکته را عرض می‌کنیم.



نکته اول:

یک نکته این است که در علم اصول آنجا که گفته شده بعضی از عناوین اقتضاء دارند و قبح از محمول آن با طرّو عناوین دیگر در حالت‌های خاص و استثنایی برداشته می‌شود، مثل کذب می‌شود که کذب علی‌الاصول قبیح است، الا این که مصلحتی در آن باشد. این فرمایشی است که در آنجا گفته شده است ظاهراً روح این فرمایش، می‌خواهد این را بگوید که خود کذب بما هو هو ظلم است. منتهی گاهی به خاطر عناوین ثانویه و عناوین طاریه و عارضه به عنوان مزاحم اصطلاحاً، از این قبح دست برمی‌داریم. این یک احتمال است که اظهر معنایش این است، نه آن حالتی که اگر پیدا بشود قبح را به‌طور مطلق از کذب برمی‌دارد. این تراحم، مزاحم آن حکم اولیه است و عنوان اهم نیز غیر از این است که بگوییم در ذاتش اقتضای قبح نیست. این شاید ظاهر فرمایشات آقایان در آن بحث اصولی باشد. **إن قلت:** ممکن است بگویند که کذب در جایی که موجب اصلاح ذات‌البین است، دیگر قبح ندارد.

قلت: این تصویری است که شاید درست نباشد. تصویر درستش در آن بحث اصولی، این است که کذب در جایی که موجب اصلاحی باشد، اینجا کذب یک قبح ذاتی دارد، منتها یک چیز اهمی آمده و این را تحت تأثیر و شعاع خودش قرار داده است. آن احتمالی که در اصول گفته شده، این است؛ به عبارت دیگر آن بحث اصولی را دو گونه می‌شود تفسیر کرد:

دو تفسیر از نوع دوم عناوین

آنچه در اصول گفته شده که نوع دوم عناوینی است که اقتضای قبح دارد، ولی در حالت‌های خاص و با عناوین خاص این اقتضاء برداشته می‌شود و ملازمه‌اش دائمی نیست، بلکه غالبی است، این مطلب را دو گونه می‌شود تفسیر کرد.

تفسیر اول:

یک تفسیر این است که می‌خواهد بگوید در آن حالت‌های خاص، دیگر اقتضاء نیست، دیگر این موضوع قبح نیست، اصلاً موضوع تمام شد. این یک احتمال است که شاید این خیلی ظاهر آن فرمایشات نباشد.

تفسیر دوم:



اما احتمال و تفسیر دوم از آن فرمایشی که در اصول گفته شده این است که اقتضاء حتی در حالتی که عنوان مثل اصلاح ذات البین آمده، این اقتضای قبیح باز هم در این هست، ولی یک عنوان مزاحم دیگری آمده که اهم از آن است و این موجب شده که عقل قبیح را فعلی نکند و الا اقتضایی و شأنی اش همین جا هم هست.

بررسی دو تفسیر

تفسیر اول از آن فرمایش اصولی این بود که در آن قسم دوم وقتی که عنوان مثلاً اصلاح ذات البین آمد، دیگر اقتضایی در این نیست، اصلاً موضوعش چیز دیگری شد، دیگر اقتضای قبیح هم نیست، شأنی قبیح هم در اینجا نیست. تفسیر دوم این است که شأنی قبیح هست، ولی یک عنوان مزاحمی آمده و جای فعلیت آن را گرفته است. ظاهر، همین دومی باید باشد. اگر این دومی باشد، مثل همان بحث تراحم در فقه خودمان است. خیلی چیزها در ذات خودش اشکال دارد ولی یک عنوان اهمی آمده که آن فعلیت را گرفته است، مثلاً اکل میت، حتی در آن حال که کسی به خاطر اضطرار مرتکبش می شود، باز اقتضای حرمت در آن هست، منتهی به خاطر این عنوان ثانوی طاری در محاق رفته و از آن توان فعلیت رسیدن ساقط شده است و دیگر نمی تواند فعلی باشد، ولی اقتضاء در آن هست. این چیزی است که در آن جا گفته شده است و البته دو گونه می شود تفسیر کرد و تفسیر دومی درست است. احتمالی هم گفته شده، ولی یادم نیست ولی آنچه به ذهن می آید، این است که دومی صحیح باشد.

جمع بندی

پس ما آن بحث اصولی را عرض کردیم که عناوین را سه قسم می کنند: علیت تامه، اقتضاء و لای بشرط. اولی می شود ملازمه دائمی، دومی می شود ملازمه غالبی و سومی هم می شود لا اقتضاء این مطلبی که گفته شده تکمیل هم کردیم که در آن صورت دوم که اقتضاء هست، مثل همین صدق و کذب که می گویند گاهی علی الاصول قبیح است، ولی گاهی به خاطر یک عنوان دیگر می شود جایز و قبحش برداشته می شود و گاهی عنوان حسن پیدا می کند، این را هم گفتیم دو تفسیر می شود از آن اراده کرد. یک تفسیر این است که اصلاً در حالت خاص دیگر اقتضایی هم در این نیست، یک تفسیر هم این است که اقتضاء هست، ولی مزاحم آمده و فعلیتش را مانع می شود و ظاهر، این تفسیر دومی است این یک بحث از آن بحث اصولی و این تفسیر صحیحی که می شود از آن بحث اصولی ارائه کرد.



نکته دوم:

نکته دیگر هم در آن بحث اصولی این است که اگر ما این تفسیر را بپذیریم در مورد خود ظلم هم می‌شود گفت که گاهی استثناء می‌خواهد، حداقل بعضی از ظلم‌ها استثناء می‌خواهد و آنجایی است که بر ظلم عنوان مزاحمی عارض شود که این ظلم است الان به این مورد، ولی از حیث این که اگر این ظلم را مرتکب شویم جلوی ظلم بالاتری گرفته می‌شود، یا دفع یک ظلم بالاتری می‌شود، گاهی این ظلم هم جایز می‌شود و لذا در باب ظلم هم اگر موردی نگاه کنیم همین‌طور است. این ظلم و آن ظلم ممکن است با یک ظلم اعلی و بالاتر مزاحم شوند و آن بیاید یک ظلمی را هم حتی تجویز کند، پس در ظلم هم اگر موردی نگاه کنیم این‌طور می‌شود، اما اگر ظلم را به نحو مطلق بگوییم، آن البته با این فرق می‌کند. این هم یک ملاحظه‌ای است در ظلم که اگر موردی و خاص به آن نگاه کنیم، ممکن است ارتکاب ظلم در جایی موجب دفع یک مظلومه بالاتری شود که همان‌جا باز جایز می‌شود، عقل هم دیگر حسن و قبح فعلی نمی‌کند، ولو شأنیت در آن هست و لذا ظلم هم در یک مواردی حالت شأنی پیدا می‌کند و از این علیت بیرون می‌شود، ولی به‌طور کامل نمی‌شود گفت ظلم چه هست.

تعداد زیادی از موارد این‌گونه است، ظلم می‌کند مخصوصاً به حیوان، مثلاً وقتی پشه‌هایی را از بین می‌برد، یک نوع ظلمی دارد می‌کند، ولی به خاطر یک چیز بالاتری، قبحی در آن نیست. این موارد زیادی دارد و لذا در ظلم هم فی-الجمله این قصه هست. این‌گونه نیست که علی‌الاطلاق بگوییم که ظلم در هر جایی علیت تامه دارد، (بلکه) گاهی هم مزاحم دارد. این هم نکته‌ای هست که در اصول به آن اشاره نشده (است).

جمع‌بندی

این بحث اصولی را که ملاحظه کردید با تفسیر درست از آن که درواقع اقتضاء که می‌گوییم همان اقتضاء است و در حالتی که استثنایی می‌آید، مرتفع می‌شود، درواقع مزاحمی می‌آید و جلوی فعلیتش را می‌گیرد، نه اینکه بگوید در این، اقتضای قبح نیست و این نکته حتی گاهی در بعضی از ظلم‌ها هم مصداق پیدا می‌کند.

ادامه بحث:

این دو تا مطلبی است که تکمیل آن بحث اصولی است، الا این که این بحث اصولی را عرض کردم برای این که یک مقدار ذهنتان با کلیت بحث آشنا شود. حالا برگردیم به بحث خودمان که در اینجا دو نظر بود.



احتمالات موجود در باب کذب

حال با توجه به آن بحث اصولی و تمام آنچه تا اینجا گفته شد و با این مقدماتی که چیدیم و تجزیه و تحلیل‌هایی که انجام شد، در باب کذب چند احتمال را می‌توانیم مطرح کنیم.

۱- کذب به نحو علیت تامه

یک احتمال این است که کسی بگوید کذب علی‌الاطلاق؛ یعنی کذب علیت تامه برای قبیح دارد مثل ظلم. البته این منافاتی ندارد که مثل خود ظلم هم گاهی یک عنوان مزاحم مهم بیاید، ولی در ذاتش علیت تامه برای قبیح است.

۲- کذب به نحو الاقتضاء

احتمال دوم این است که کسی بگوید کذب اقتضای حرمت را دارد اقتضای حرمت و قبیح را دارد، با ولی در موارد خاصی هم استثناء بر آن وارد می‌شود که آن استثنائات در حالت‌های خاص است. اصل در کذب همین قبیح است که عناوین ثانوی و طاریه می‌آید و این قبیح را برمی‌دارد، به یک تفسیری که گفتیم که گفتیم ظاهرش همان تفسیری است که فعلیتش را برمی‌دارد، نه اینکه شأنیستش را بردارد. این هم احتمال دوم است که درواقع می‌گوییم علی‌الاصول این مقتضی قبیح است، منتهی عنوان ثانوی می‌آید و موجب جوازش می‌شود و رفع قبیح می‌شود؛ یعنی فعلیت قبیح را برمی‌دارد. یک عنوان مهم ثانوی، مثل اصلاح ذات‌البین است چیز این‌طوری باید بیاید قبیح را از این بردارد.

سوال: به نظر شما این دو احتمال که در باب کذب مطرح نمودید، به هم نزدیک نیست؟

جواب: بر اساس تحلیلی که ما انجام دادیم این دو تا احتمال، خیلی به هم نزدیک می‌شد، ولی آن روشی که مطرح هست این را جدا کردیم والا آن تحلیل که ما می‌کردیم این دو تا خیلی به هم نزدیک است، ولی در هر حال چه علیت را بگوییم، چه این حالت دوم را بگوییم، با یک عنوان ثانوی و طاری که می‌آید، این قبیح برداشته می‌شود؛ یعنی در ذاتش قبیح هست.

۳- کذب به نحو انضمام به عنوان محرم

احتمال سوم این است که بگوییم که قبیح کذب ولو غالبی هست، اما قبیح کذب به خاطر یک عنوان دیگری است، معلول یک عنوان دیگری است. لازم نیست که عنوان ثانوی عارض شود تا قبیح را بردارد، اصلاً قبیح که می‌خواهد بیاید باید یک عنوان مکمل و عارضی داشته باشد که قبیح را اینجا بیاورد، ولو اینکه غالبی هم هست، ولی این غالبی‌اش،



وقتی این کذب قبیح می‌شود که مثلاً در آن إضرار، یا إغراء به جهل باشد، ولی غالب مواردش هم یکی از این عناوین منضم است؛ یعنی وقتی می‌خواهد ملاک قبح قرار بگیرد، یک عنوان منضمی می‌خواهد منتهی این عنوان منضم، غالبی است. این هم احتمال سوم.

۴- کذب به نحو لا اقتضاء

احتمال چهارمی هم وجود دارد، این که کسی بگوید کذب از همان نوع سومی است که در اصول گفته شده است؛ یعنی در حقیقت لا اقتضاء است گاهی این‌گونه می‌شود، گاهی آن‌گونه. غالبی را هم نمی‌گوییم یک طرفه است، بلکه گاهی این‌طور است و گاهی آن‌طور.

جمع‌بندی:

این چهار احتمالی که وجود دارد. در حقیقت ما همان سه احتمال اصولی را آوردیم، منتهی علت چهار تا شدن آن، این است که یک وقت می‌گوییم به نحو علیت، یک وقت می‌گوییم به نحو اقتضاء هست و ذاتش بدون هیچ عنوان دیگری خودش قبحی است، فقط عنوان مزاحم می‌آید قبحش را برمی‌دارد. سوم این است که می‌گوییم ذاتش اقتضاء است، ولی خود قبحش هم نیاز به عنوان ضمیمه دارد نه فقط این که مزاحم بیاید این را بردارد، ولو غالباً قبح دارد، ولی به خاطر این است که عنوان إضرار است، یا عنوان إغراء به جهل است و...

سوال: پس در احتمال سوم، کذب قبح ذاتی ندارد؟

جواب: بله. می‌گوییم قبح ذاتی ندارد؛ یعنی یک عنوانی باید به آن ضمیمه شود.

این احتمال دوم و سوم ما به نحوی هر دو اقتضاء است، منتهی اقتضائاً در دومی آن است که می‌گوید ذاتش هست منتهی مزاحم می‌آید این را مانع می‌شود. در احتمال سوم می‌گوید ذاتش اصلاً نیست، بلکه باید عنوان ضمیمه گردد، یا این را تقبیح کند، ولی غالباً آن عنوان ضمیمه هست؛ چون جهت غالبی را می‌گویند جزء دوم است والا می‌شود سوم باشد و احتمال چهارم هم این است که غالبی نیست، بلکه یک عنوانی است لخت و عریان که گاهی عنوان مقبح می‌آید، گاهی عنوان محسن می‌آید.

این جمع‌بندی چهار احتمالی است که با توجه به همه جوانب بحث وجود دارد، البته ابعاد بحث از آنچه آن‌جا مطرح گردیده، دقیق‌تر شده است. روی این یک تأمل و دقتی کنید.